

نجم باکتر

۱۳۰۲۹۰

شماره دوم ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۰
فهرست مندرجات

- ۱ حضرت عبد الجبار نزدیک امیر
- ۲ لوح مبارک از برای بعضی از اصحاب
- ۳ اشعار آبدار حضرت عندلیب
- ۴ لوح مبارک جمال مبارک که قبل از
- لوح سلطان نازل فرمودند
- ۵ عکس و قسمی از تاریخ حیات
جناب بدیع

Persian Editorial Office: *Najme Bakhtar*
509 McJachlen Bldg., Washington, D. C., U. S. A.

مجله

۱۳۰۲۹۰

این جریده بر حسب تاریخ بهائی هر نوزده روز چاپ و توزیع میگردد و در نهایت آزادی در مسائل بیگانه گویی بشره و وحدت ادیان و ترقیات عصر و دانش و علوم و فنون و تربیت اطفال و پیشرفت امر حضرت بهاء الله در اطراف جهان و توضیح حقائق این دین عظمی خواهد نوشت و مقالات مفید که موافق سبک ادب است قبول و نشر خواهد گردید

حضرت عبدالبهاء نزدیک به امریکا
 حضرت عبدالبهاء فرزند کشتی بزرگت سدرینک
 دارد شهر عظیم نیویورک میشوند و مدیر جریده پس از
 چند ساعت دیگر عازم آن شهر میگردد که حضرت
 مولی الوری را استقبال نموده و در انجام خدمات
 حضور مشغول گردد چون در این وقت مشغولیت
 باندازه ایست که مافوق تصور است لهذا عذر
 شرح و بط میخورد الحمد لله اسباب روحانی
 و جسمانی از همه نوع فراهم شده و پروردگرم کنفرانس
 اینچنین ارتباط شرق و غرب در نهایت تنظیم حاضر گردید
 تا حضرت من السلام الله در حضور جمعی زیاد خطابه های
 غرآه ادله فرمایند و قلوب نفوس را بانوار روحانیت
 روشن نمایند . در جوانی امریکت قریب ده ماه
 که نزد آن عزی افان و هر روز مقالات مفصده
 نوشته عکس سارک را زینت صفحات نمایان
 حال ملاحظه فرمائید که اگر دو ماه قبل از ورود حضرت
 عبدالبهاء این هیاهو راه بیفتد و از اول تا آخر
 امریکت سان با رغبت و قلم ناه سباسب وجود
 مقدس مشغول گردد دیگر فردا که وارد میشوند چه خواهند
 و بهیله راه خواهد افتاد . مجالس بهائیان امریکت
 دو روز است که از هر جهت تکرافات بی سیم
 بگشتی سدرینک فرستاد تبریکت و نهایت
 میفرستند و اظهار سرور و فرح نمایند و هم چنین
 جمعی از شهرهای سوسی نیویورک مدان شده
 بهیكل مقدس مرکز میثاق راهبیت و استقبال
 کنند در این وقت تکرافات از محاکمات شرق
 هم رسیده و برسد و چون این بیانات محبت
 آیزد در استان در مجامع و محافل خوانده شود آثار
 غریبی در قلوب و انشه پیدا خواهد نمود و بزرگترین
 عدلت اتحاد بیگانه گئی این امر بر مردم ظاهر و موی
 خواهد ساخت .
 ای بهائیان شرق دل خوش دارید که مولدین
 بقوه روحانی بیان زبان جهان را مستخون نمودند
 ملکوت ابدی را بگوشش عالمیان رسانیدند
 فلد سفر را جذب کرد و انالی غیب را از اسرار
 شیطانی آزاد نمود بی الحقیقه درود حضرت مولی
 الوری را با امریکت باید از بزرگترین مسائل
 تاریخی عالم شمرد زیرا تا ساج آن نه انقدر است
 بتوان تصور نمود در قرون آیه اطفال امریکت
 این یوم را مبارکترین ایام خواهند دانست
 افتخار و مباهات خواهند نمود که مرکز میثاق مانند
 شمس روشن از افق غرب طلوع شد و ملق
 در میان آنها زندگی کرد و بس روحانیت و نورانیت
 و تمدن حقیقی آنها گشت

سواد بعضی الراجح که امروزه هیچ از صدر جلد اول
 استنقح جناب امیرالعلوم سراب علیه بهاء الله است
 هو الله ای ثابت برپیمان نامه توفیق ۱۲ فروردین ۱۹۱۲ رسید
 بر شمس یونیورسیتی کالیفرنیا تحت و شانه قبل عبد الهبار
 بسیار اظهار خوششوی کن من تا مکن است چه میکنم
 در بهجت یونیورسیتی برسم ولی اگر ممکن نشد از این مجوزم
 زیرا تا سیستمی وقت بسیار کم است در هر صورت
 نهایت ممنون و خوششودی از ایشان دارم و انشاء
 و تقیید کند باریان میکند انشاء الله با ایشان ملاقات بنمایم
 ای سراب زان بهما مرقوم گردید که در بیت پنجم مارج
 سوار و اپورس در یک بشویم و با مریک میشتایم و
 انشاء الله در این اخلاق نیویورک حاضر بشویم و با
 جناب فلیکس در ملاقات بنمایم
 به مستر پاستر رسل کنول کشیش معبد بابت
 تحت داشتن من ابلاغ دارید و با او خبر دهید که من
 در وقت با مریک دارم بشویم
 انشاء الله بواسطه گرگوری به جمع سیامان
 نیز میردیم
 و اما در خصوص تألیفات جدید و طبع نشده است
 این کتابچه را حاضر کنید تا من ببایم
 انشاء الله در این امر ایشلیان نیز میردیم و علیک
 ابهاء الانهی ر ع ع
 جناب مستر پاستر رسل کنول علیه التجهه انشاء
 هو الله ای دست موافق از وقتیکه آتش حرب
 اطراف جهان شعله زده روز بروز دراز دیا است و اجزای
 عالم مانند گرگان خونخوار بگردیدند و میدرانند
 دشما در فکر آنیم که آتش قاتل خاموش گردد و نه بخت
 تا بد و در بین ملل و دول عالم الفت و بیگانگی نماند
 جمع در نظر آنند که بنیان انسانی خراب کنند مادر فکر آنیم

با خیرت انسانی بنیدنایم جمع میگوشتند که نفوسی
 را اهلک نمایند مادر فکر آنیم که حیات به بخشیم اجزای
 ساثره جمع در دست سیف شاهر دارند و ما آنقدر
 در دست شاخ زنبون و گل دریا چین داریم و تعین
 بدان که عاقبت ما غابیم و بعون و عنایت حق رست
 قاتل و نزاع را براندازیم و کس اس بخت و الفت
 بین جمع بشه بگذاریم این است نهایت آزادی ما
 ع ع
 نیویورک جویت نامسن . هو الله
 ای مجذب بخت الله نامه توستید قضیه تعویق
 آمدن با مریک بن اساس است من عازم امریکم در
 بیت پنجم مارج سوار و اپورس در یک بشویم و بنا بوسی
 رسم چند روز در مایولی اقامت کنم بعد به نیویورک میآیم
 بر روایتی دیگر اگر بشنوید اساس ندارد
 بو الله عزیزت نهایت مهربانی از قبل من ابلاغ دار
 و بوصول امریک با اطلاقات کنم
 ما حرب تنوزدونها نهایت بخت و مهربانی دارید و این
 کنید خوش سلوکی نمائید و بخت و مهربانی کنید زیرا
 آنان استعداد دارند و در محافل آنها نکال روحانیت
 و مهربانی و اتحاد و یگانگی نطق نمائید و آنان را پروردارید
 تا بوجد و طرب آیند و سرور و مستبشر گردند چون من
 حاضر شوم انشاء الله در محافل آنها بخت بنمایم این زنیکه میگوید
 از روی مایاید با او بگو خوب فهمیدی من امیدم
 چنان است که جمع آزادی خود را یابی و بی نهایت مسرور
 شوی و بشارت الهیه مجذب گردی
 از بشارت حصول اتحاد بین اجباب نهایت مسرور
 حاصل شد
 بر پروردگاریست میر تحت مشتاقانه من برسان و بگو
 آنقدر در وحدت انسانی و اتحاد بشر و اختلاف
 قلوب و ارتباط امم با من جداستانی از این بخت

بسیار از تو سرورم و علیک الهباء الابهی رخ
 نیویورک کنات . کنی کرمی کنی مری کنات
 برانته . ای دوستان جنتی نامه شمار سید مضمون
 مشون بتفصیل سفر عبدالبهاء بود که در بیستم مارچ در
 بر نیویورک نماید این ممکن نیست حال کشتی دیده
 شد که یک روز اسکندریه تا پاولی و از ناپولی با ریکا
 سفر نمایم و روی یاران بنیم و از مدقات دوستان
 شان دمان کردم ولی کشتی در بیست و پنجم مارچ از اسکندریه
 حرکت نماید و شاه الله قریب او اوسط اپریل
 به نیویورک میرسیم . . . و علیکم الهباء الابهی رخ

اشعار ابدار بقلم حضرت عبدلیب
 حضرت عبدالبهاء شمس الهدی ترا بوجود
 مرکز عهد الهی منظر رست بجنود
 این اعلاء امر مالک غیب دشمنود
 زد علم اندر اروپا با جنود علم ، جود
 بهر خرد و جدت نوح بشیر انکار کرد
 این خیره هر که عالی شد بزر انکار کرد
 رایش آلهه ای آتش خلق عظیم
 شگش اسماء حسنی یادش حتی قدیم
 معجزش علم لدنی مقصدش صلح عظیم
 آستانش بس رفیع دستش بس کریم
 چشمش ای منتهی در چشمش بی انتهاست
 در حقیقت بنده مخصوص بی مثل است
 تر خاور بملکت باختر اشراق کرد
 شمس سمان تابش اندر نفس و آفاق کرد
 باختر را پو خاور جمع عشاق کرد
 این در خدر امتحان از قوت عشاق کرد
 قوت عشاق غالب بر قوای عالم است
 قوتش از پنجه و بازوی اسم اعظم است

تکلم باختر

کمی اروپا روشن از نور خدا گردید
 مستغنی از پر تو شمس هدی گردید
 مستیز از طلعت عبدالبهاء گردید
 منظر روح و فؤاد اولیاء گردید
 زانکه گشتی موطنی اقدام مولای کریم
 حضرت عبدالبهاء ذابجود و الحمد لعظیم
 انکه کرد از تقدش رشک جهان پاریس را
 تا بتقدیس دلتی دعوت کند فتیس را
 فاضل تثلیث باید سازج تقدیس را
 پیروی در دین نماید بطرس تقدیس را
 بطرس ایمان بر سرچ آورد در کل میرشد
 شخص باهی گیر سکین مرد ایم گیر شد
 آری از ایمان ابوذر رسید ابرار گشت
 بولس غافل با ایمان سرور اخیلا گشت
 قبطنی نادان ز ایمان مطلع امرار گشت
 لیک کنعان پور نوح از فلک دین دار گشت
 غرق شد مطرود شد مردود شد محروم شد
 محو شد مفقود شد نابوس شد محروم شد
 در صعود اسم اعظم دشمنان بودند شاد
 کافقاب نور انشان چه در مغرب گشت
 بحر امواج علوم و حکمت از نور انستاد
 سدر طوبی ز با افاد از این متدباد
 غافل از آن کان بخور است غرضی بهمال
 بعد اسم اعظم او برقع گشت بد از جمال
 مشتعل آفاق را از نار سبانی کند
 منجذب عشاق را از وجه سبحانی کند
 مردگان را زنده از انقاس رحمانی کند
 عرب را چون شرق نورانی در دهانی کند
 آشکارا نماید در جهان دین ابا

شم قشربازد اندر عالم آیین بهیا

میکنند بعد از بهی با گشت عبودیت بند

نیامید ستند ان جهانرا از گشت

گشتان را با عبودیت در آرد در گشت

سزاید از گشتش بیگس از پند و نیت

هر سری گاندر گشتش اوفاد آزاد شد

سایه اش بر هر خرابی افقاد آباد شد

ز نیت فرق همایون کرد تاج بندگی

کرد روشن در دنان جان سراج بندگی

حفظ این مصباح کرد اندر زجاج بندگی

تا ابد طبع جان یابد مزاج بندگی

طنیت عالم شود ز آب عبودیت خیر

و از عبودیت اسیران جهان گردند خیر

در ظهور اسم اعظم گشت عالم مستعد

از برای انکه کل گردند در دین متحد

مجموع گردند بر دین بجا احزاب ضد

کل شوند از نور شمس اسم اعظم مستعد

مرتفع گردد زمین مردمان بغض و عقاد

مجمع گردند کل در جنت حب و وداد

این ظهور اعظم ابھی بود موعود کل

در کتب کل ابشارت داده جمهور سئل

که در آن یوم مبارک می شود هر خار کل

بر طریق و امر واحد فتوی گردد سئل

دین یکی عالم یکی نوع بنی آدم یکی

و عده حق می شود ظاهر در این بودگار

مشرده ای انجیلیان موعود کل شد اشکار

با تمام بجه و رفت ز استسکان قنار

خجماختی آمد ابا فوجی ملک آن شهریار

با هزاران کوس و کزنا از چین و از بار

کوش باید کوش تا صفا کند آنکس

چشم باید چشم تا بنید خ شمس الشوس

اشعیافرمود ای کرمل نما وجد و سرود

کز سما اندر تو نازل می شود رب الجود

خواهد او کل ملل را در تو مهربانی نمود

هر کس از هر جای عالم در تو می آید فرود

خدا ای کوه کرمل شاد باش و شاد باش

مهربان الجود تا به آباد باش

مشرده بریس در جهان کز فلک آمد صبح

با جمالی بس صبح و با مقالی بس صبح

از مقالات ملجس کلیل آمد فصیح

این ابشارت است در انجیل منصوص صریح

شمس حق از شرق طالع گردد و آثارش غرب

مرتفع می سازد از روی زمین آلات حرب

میزند ناقوس بر نام کلیسا بید رنگ

این نوای بخشا را که ای اهل فرنگ

اندر این قرن همایون نشینند بکجا جنگ

میخامبند از چه یاد این همه توب و ننگ

پادشاهان جمله با هم صلح کل باید کنند

کلخن پر خار و خس را پسر کل باید کنند

داد و قرآن محمد و عهده دیدار رب

گفت در انجیل عیسی میشود مشهود اب

بزه و رب الجود آمد بتوراتش لقب

شد چه ظاهر ظمیرا دید از عم هم از غرب

لمیزل منفی و سجون بود سلطان وجود

عاقبت در سجن حکا کرد از این عالم هود

44

حضرت عیبه بعد از صعود و الجلال

در بیان حسن عکاب و همچون بیست

شد چه خلق از طنت عیبه بد فعال

طلعت میثاق بیرون آمد از سخن و مدار

آفتاب نمود اشراق در هر وقت

کرد تا چون پدر در هر جرح مقدار

رنگ و آکنده مصر و علوان و سمید

شد مشرف از قدم طلعت قدس فرید

پس توجه کرد بر پاریس و لندن آن و حمید

از پی اعلاء لمر ابدع رب مجید

از جمال خویش آن اقلیم روشن نمود

و از مقال خویش دل را غیرت گلشن نمود

فلسفون طبعی سلك حكمت شمار

کمز غرور علم نمودند و بنی اختیار

مشکلاتی طرح کردند از برای اختیار

لیکن آن در بای علم و حکمت پروردگار

هر سوالی مشکلی را خوش جوابی با دلیل

داد و سائل دید همیشه سار سلبیل

فلسوفانی که خود را هر یک اهل از بسوع

فرض کردند در غرور و کمال بداند بر حضور

فوجها کردند با حجت بدین حق رجوع

بر هیچ انبیا تصدیق کردند و خشوع

معتقد گشتند بر حقیقت دین و کتاب

معترف هر یک که قول الله بود فصل الخطاب

در طریق حق نشون خود فنا باید نمود

اقبال از حضرت عیبه را باید نمود

پیروی از جان و دل بر انبیا باید نمود

عقلها را تا به قول خدا باید نمود

نیت میزان حقیقت حسن و شرف عقل

اشباه اندر حقایق میکنند بسیار عقل

عالم دانش شمس کم عظم روشن است

شرق و غرب از نکبت فرود آمدن کلاسیک

هیكل آفاق را احکام بدش جوش است

هر که اندر حسن امرش این نهارمین است

لاجرم الی کجا ایجا که رفت و بزم

من سکن ایجا که بزم ای خداوند بگرم

عند لیسم خواند که از فضل وجود خویش من

تا شوم در باغ امکان در ثنایت لغزین

که چه نبود لایق در بار قدست مع من

کن قبوله از فضل بی پایان خود ای ذوالفضل

عزین ذکر و ثنا کردی کاش اعلیب

در ریاض قرب خود ده آستان و لب

سواد لومی است که در ظهر لوح سلطان از سواد

مشیت نازل گردیده و بر طبق درخواست جوان

معروف و لقب به بدیع چمنیده و برای این خدمت

برگزیده شد

هو الله تعالی

سئل انبیا بیست احد من عباده و منقطع عن

الامکان و برین قلبه بطر از القوة و الاطمینان لیتم

ربیه من ملا الاکوان و اذا طبع بما نزل لخصرة السلف

یتوم و یاخذ الکتاب باذن ربه العزیز الوهاب

و همیشه سرعاً الی مترالسلطان و اذا ورد مفسر سریره

ینزل فی الخوان و لا یشرع احد الی ان یمخرج ذات

یوم و یقوم علی معبره و اذا ظهرت طلایع السلطنة

یرفع الکتاب بحال النضوع و الادب و یقول

قد ارسل من لدی المسجون و ینبغی له ان یکون علی شان

ان یامر السلطان بالقتل لا یضطرب فی نفسه

و یرجع الی محل الغدآه و یقول ارب لک الحمد

بجعلني ناصرا لمرتك وقدت لي الشهادة في
 سبيلك فوعزت لك لا ابدل هذه الكاس بكأوس
 العالمين لانك ما قدرت لها من يدل ولا يعاد لها
 الكثرة والسبيل وان تركه وما تعرض عليه يقول
 لك الحمد يا رب العالمين اني رضيت برضاك وما قدرت
 يا في سبيلك ولو ان اردت ان يصنع الارض
 يدى في حبك ولكن ما اردت هو خير انك
 تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك وانت
 العليم الخبير



این وجود مقدس فاحصه باوفای حال قدم
 جل ذکرة الاعظم بوده که لوح مبارک سلطان
 را بست خود بناظر العین شاه رسانید
 و جان خویش در راه حق فدا نمود
 قضیه این جوان ثابت ایمان را در کتاب
 مستطاب معاکرة ذکر فرمودند باخصار
 این عبه هم تکرار برای تنویر ذهن طالبین و

شرح این عقاب بزرگشواران چه از مقیدین
 احباب سمع نمود متذکر میگردود
 شرح این داستان جانسوز بدین سیاق
 الم اندوز است حضرت مشدالیه از بدو
 طفولیت تا زمان بلوغ بیست و یک سال
 اوقات خود را بتعلل و بطالت گذرانیده و شاهد
 حال از پیشینیان احباب خراسان حضرت من
 صعد الی الله آخوند ملا علی بخش میفرمودند
 حضرت شهید سعید حاجی عبدالمجید ابا الیوم
 غالباً از آن فرزند ولیند در نزد این بنده شکایت
 می نمودند که ایام خود را ببطالت و کسالت میگذرانید
 چنانچه حسب تقاضای ایشان ^{اولاً} تصایح روحانی
 می نمودند و چون آن موجد سراپا ایمان نصیحت
 پذیر بود روز بروز زاندا علی ما سبق
 مورد توجهات دوست حقیقی میکرد و آنکه
 تاگاه در سال بیست و دوم از عمر شریفش
 آتش عشق در دل او مشتعل و دلهای جانان
 بر سرش اوقتا دایمان شوری پائش انداخت که
 لیل و نهار تبدلات ایات و مناجات مشغول
 بود همواره اشتعال نار اقبال دراز دیاد
 تا آنکه قصه طواف کعبه تصور نمود پیاده قدم
 در بیابان نهاد بدو آییند و التمام بغداد
 و این رفان معارن با او ای بود که از طوفان حکمت
 عثمانیه بی نجات باحباب الهی سختی و آزار میشد
 حتی حسب حکم فطرت سینه احباب معیم بغداد
 را بموصل تبعید نمودند و آنهارا اجیب سرکونی
 با آنکه حضرت بدیع از جمله سرکونیهان نبود ز خدایا
 معشوق او را منجذب و در خدمت دوستان الهی
 به خطه موصل گشتانید در همین وقت
 لوح مبارک معروف بلوح سلطان از سماء

مشیت مری امکان در آرزو نازل و غلبه
 ایادی و مجال برای وصول و ایهال عیال تمام
 منبع مبارک مشرف شده تمنای رسانیدن
 آن نمودند جوایا فرمودند این رسالت را شخصی
 پاک دل رسول است که بزودی منتظمانی الله
 و مریا مشرف الفذ در حال نسیم و رضا بخاور حضرت
 شهر یاری خواهد رسانید
 در همین هنگام حکیم سلطان آن قلبه آرزو
 امکان را از آرزو بسجین اعظم که میسوم بجکارت
 نمی و تبعید نمودند (در خصوص تحصیل ابعاد
 هیکل مبارک حلت فطرت و اقتدار بسجین اعظم
 به کتب مستطاب مغالنه رجوع شد که منصفان
 مرفوم گردیده و این حقیر اقوه بحرین واقعه
 کبریت پس از ورود کجکل
 مقدس بمدینه منوره عکا و نشانی
 بتمام عالم جناب بدیع پیاده بجانب مدینه
 دوست شتافت و در این موقع کجوب
 امکان را در قشده نظامی جای داده بودند حسین
 ورود این جوان فرمودند "حالی لوح سلطان
 آمد" و تمام اجبار ازت هدو حال شور
 انگیز این جوان مخیر و متفکر گردید چهار
 مرتبه حضور مبارک مشرف شده و در مجلس
 با جمع یاران و دو مرتبه دیگر باختفا بوده و
 احوالی برای این مأموریت از نقطه وصول
 الی مقر ایهال مرفوم و مرحمت شد لوح را
 برداشته عازم حیفا گردید و ساتون جناب
 که الوقت مشرف بوده گفتند که پس از
 حصول مرخصی چنان اشتغال و انجذابی

محکم با حتر در او ملاحظه شد که ابدان تمیز و شناسا ممکن
 نبود و این مطلب را در لوح مبارک بواله بزرگوار
 مرفوم میفرمایند که اولد شمارا خواسته روح جدیدی
 با و دمیدم و خلق بدی نمودم و لو بر رسالت فرستادم
 بار و سنور مبارک را هم جا بدون تخلف منظور میدارد
 و همین که بطهران میرسد در زاویه کاروانسرای
 نزل نموده چند روز برای معاش مزه دربر میکند و با
 اصدی محالت نمیکند
 چون در این فصل بواسطه سرما هیچ موی سلطنتی زیاده
 رفته آنجا متر داشته بود جناب بیج هم حسب الامر
 مولای خود حمام فته و برای قربانی در راه دست خود را
 تطهیر و صورت را صفا میدهد بعد بر این طریق
 میپوشد و سراپا گرم شوق و محبت دوست بجانب
 نیادان عزیمت نمود و از دور که اردوی سلطان
 نمودارش سر برنگاشته و هر زمان توجهش
 بطرف او میکردید لوح مبارک را بر سر دست بلند
 مینمود و بدین نحو روزگرمنداشند در آن
 مکان گذرانید روز چهارم شهر یار سابق الذکر با
 دو برین اطراف را ملاحظه نموده نظرشان بر این
 جوان افتاد فرمودند که مظلومت و عطش دارد
 حاجبان در گاه را فرستاد که ببیند این شخص کیست
 و مقصود او چیست آنها آمده میگویند چیزی نخواهی
 ستور و عرض نویسر سلطنتی چه فرما لوح مبارک را بر سر دست
 گرفته میگوید قاصد شخصی بزرگوار است و این رسالت را
 باید بدست خود بذات همایی برسانم آنچه امر
 میکند که بگیرند نمیدهد بر میگردند و معروض میدارند
 جوانی است چنین اظهارات منجایه بآمد حضور امر
 فرمودند این فدائی معبود ری با کمال حصص و شوق
 [لقیته دارد]